



گویند نام نیک ز تنهایی آیدم
لیکن مرا چه باک که چون یار در برست
یک لحظه تا که یار بکوبد نگین به در
پیرانه سر، چو یار در آید ز در، ز شوق
بینم چو سرو ساده سیمین برش به بر
رخسار یار باغ بهارست در بهشت
جز عشق یار کان چو هوا زنده ام بدان
یارم کنار و باده به جام و جهان به کام
گویند راه عشق نباشد ره خرد
از مهر دلبران همه رسوایی آیدم
چون غنچه بهار شکوفایی آیدم
یارب کرم نما که شکیبایی آیدم
چون سبزه اشتیاق به نوزایی آیدم
در سر هوس به کار سمن سایی آیدم
نجوای یار نغمه لالایی آیدم
هر چیز دیگری همه فردایی آیدم
امشب بهشت وعده دنیایی آیدم
این گمراهی نهایت دانایی آیدم